

بَرّه گشود شش مُهره را

¹ و دیدم چون بَرّه یکی از آن هفت مهر را گشود؛ و شنیدم یکی از آن چهار حیوان به صدایی مثل رعد می‌گوید: بیا و ببین! ² و دیدم، که ناگاه اسبی سفید که سوارش کمائی دارد و تاجی بدو داده شد و بیرون آمد، غلبه کننده و تا غلبه نماید.

³ و چون مهر دَوّم را گشود، حیوان دَوّم را شنیدم که می‌گوید: بیا و ببین! ⁴ و اسبی دیگر، آتشگون بیرون آمد و سوارش را توانایی داده شده بود که سلامتی را از زمین بردارد و تا یکدیگر را بکُشد؛ و به وی شمشیری بزرگ داده شد.

⁵ و چون مهر سوم را گشود، حیوان سوّم را شنیدم که می‌گوید: بیا و ببین! و دیدم اینک، اسبی سیاه که سوارش ترازویی بدست خود دارد. ⁶ و از میان چهار حیوان، آوازی را شنیدم که می‌گوید: یک هشت یک گندم به یک دینار و سه هشت یک جو به یک دینار و به روغن و شراب ضرر مرسان.

⁷ و چون مُهر چهارم را گشود، حیوان چهارم را شنیدم که می‌گوید: بیا و ببین! ⁸ و دیدم که اینک، اسبی زرد و کسی بر آن سوار شده که اسم او موت است و عالم اموات از عقب او می‌آید؛ و به آن دو اختیار بر یک ربع زمین داده شد تا به شمشیر و قحط و موت و با

وحوش زمین بکُشد.

⁹ و چون مُهر پنجم را گشود، در زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند؛ ¹⁰ که به آواز بلند صدا کرده، می‌گفتند: ای خداوندِ قَدّوس و حقّ، تا به کی انصاف نمی‌نمایی و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی‌کشی؟ ¹¹ و به هر یکی از ایشان جامهای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد هم قطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود.

¹² و چون مُهر ششم را گشود، دیدم که زلزلهای عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس پشمی سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت؛ ¹³ و ستارگان آسمان بر زمین فرو ریختند، مانند درخت انجیری که از باد سخت به حرکت آمده، میوه‌های نارس خود را میافشاند. ¹⁴ و آسمان چون طوماری پیچیده شده، از جا برده شد و هر کوه و جزیره از مکان خود منتقل گشت. ¹⁵ و پادشاهان زمین و بزرگان و سپهسالاران و دولتمندان و جباران و هر غلام و آزاد خود را در مغاره‌ها و صخره‌های کوه‌ها پنهان کردند. ¹⁶ و به کوه‌ها و صخره‌ها می‌گویند: که بر ما بیفتید و ما را مخفی سازید از روی آن تختنشین و از غضب بَرّه؛ ¹⁷ زیرا روز عظیمِ غضب او رسیده است و کیست که می‌تواند ایستاد؟